**مرحله چهارم:** متعلَّق أوامر نفس طبایع است نه وجود ذهنی طبیعت و نه طبیعت به شرط وجود خارجی آن طبیعت.

اما وجود ذهنی طبیعت متعلَّق اوامر و نواهی نیست زیرا وجود ذهنی اثری ندارد و قابل برای تعلُّق غرض و ایجاد در خارج نیست چون اگر وجود ذهنی در خارج قابل برای تعلُّق غرض و ایجاد باشد انقلاب لازم می­آید یعنی انقلاب ذهنی به خارجی و هو محال ( نمی­شود ذهنی خارجی شود و یا بالعکس)

اما اینکه طبیعت به شرط وجود خارجی متعلَّق احکام نیست بخاطر این است که تحصیل حاصل لازم می­آید. نماز و غصب در خارج حاصل است تحصیل حاصل مفاد هیأت طلبیه نیست زیرا از طبیعت بشرط وجود بحث نمی­شود. پس متعلَّق احکام طبیعت غیر مقیَّده بوجود ذهنی یا خارجی است و هیأت طلب بعث به ایجاد این طبیعت می­کند.

**نتیجه این چهار مقدمه این است که:**

در مقدمه اول فرمودند حکم از متعلَّق خودش به مقارنات سرایت نمی­کند. نتیجه این مقدمه این است که أمر به صلاه فقط به عنوان صلاه تعلُّق می­گیرد و به مقارن صلاه در دار غصبی که غصب است سرایت نمی­کند. از آن طرف متعلَّق نهی عنوان غصب است که به مقارن غصب ، یعنی صلاه سرایت نمی­کند.

در مقدمه دوم فرمودند که اطلاق تعلُّق می­گیرد به شیئی که تمام الموضوع است و به بقیه افراد کاری ندارد نتیجه این مقدمه این است که اطلاق صلِّ فقط تعلُّق می­گیرد به عنوان صلاه و کاری ندارد به اینکه نماز را در مکان غصبی می­خواند یا در غیر مکان غصبی. آنچه مطلوب مولی است عنوان صلاه است و تمام الموضوع در صلَّ طبیعت صلاه است چنانکه تمام الموضوع در لا تغصب غصب است و اطلاق به همه افراد ندارد . غصبی بودن و نبودن نماز ربطی به اطلاق صلِّ ندارد.

در مقدمه سوم بیان شد که ماهیت لا بشرط حکایت از شروط نمی­کند با اینکه با الف شرط جمع می­شود. نتیجه این مقدمه این است که عنوان صلاه از صلاه حکایت می­کند و لو اینکه صلاه با غصب جمع شود. لذا با وجود اتحاد بین نماز و غصب در این مکان حکایت عوض نمی­شود صلاه از خودش حکایت می­کند و غصب هم از خودش حکایت دارد.

نتیجه مقدمه چهارم این است که متعلّق احکام طبیعت من حیث هی هی است و کاری به خارج ندارد لذا در خارج مجمع (نماز در دار غصبی ) واحد است اما طبیعت ها متعدد است لذا اجتماع أمر و نهی لازم نمی­آید زیرا صلِّ به صلاه خارجی تعلُّق نگرفته است بلکه به طبیعت صلاه تعلُّق گرفته است . همچنین لا تغصب به این غصب صلاتی تعلُّق نگرفته است بلکه به عنوان غصب تعلُّق گرفته است لذا اجتماعی حاصل نشده است.

 اشکالهای بر نظریه ایشان وارد است از جمله.

**اشکال اول:** اگر متعلَّق احکام طبیعتِ لا بشرط از وجود ذهنی و خارجی باشد صحیح نیست .

**دلیل:** اولاً طبیعت مجرّد و من حیث هی هی اثری ندارد، اثر برای خارج است مثلا مولی شرب خمر را حرام کرده است چون مُسکر است. معلوم می­شود که شرب خمر خارجی را حرام کرده نه طبیعت خمر من حیث هی هی را.

**إن قلت:** ممکن است امام (ره) در پاسخ این اشکال بگوید آنجای که اغراض خیالی است و هیچ اثر خارجی ندارد مورد تعلُّق حُبّ و بُغض قرار می­گیرد. مثلا کسی در خیالش ریاست بر شهر را برای خود تصُّور می­کند در این صورت ریاست او ذهنی و خیالی است و با این حال متعلَّق حکم شده است. لذا اگر برای افرادی ریاست خود را نقل کند ممکن است آن افراد هم نسبت به ریاست ایشان بُغض کنند. پس یک أمر خیالی متعلَّق حُب و بغض شد در حالی که خارجی نیست از این جا معلوم می­شود که متعلَّق احکام طبیعت من حیث هی هی است مثل طبیعت ریاست؟

**قلت:** **اولاً** حُبّ و بغض به ریاست خیالی تعلُّق نگرفته است برای اینکه اگر به ریاست خیالی تعلُّق می­گرفت جامعه واکنش نشان نمی­داد از این واکنش جامعه می­فهمیم که ترس مردم از رئیس شدن واقعی این آقا است و لذا اگر کسی در ذهن خود نیت های زیادی داشته باشد ما دامی که آنها را آشکار نکرده و آنها را عملی نکرده است به او کار ندارند. در نتیجه عامل غرض ، طبیعت به انضمام وجود است نه ریاست خیالی

**ثانیاً** اشکال تحصیل حاصل امام در صورتی جاری است که مراد ما از وجود اسم مصدری باشد یعنی ایجاد یعنی ما یصدر عنه فی الخارج. در حالی که تعلُّق طلب به ما یصدر عنه فی الخارج تحصیل حاصل است و اشکال امام وارد است اما مراد از وجود به معنی مصدری است یعنی شدن . مولی حکیم صلاه مُنضَّم به شدن را می­خواهد و این تحصیل حاصل نیست.

**ثالثاً** امام بین متعلَّق و هیأت طلبیه فرق گذاشت. به این صورت که فرمود متعلَّق نفس هیأت طبیعت است و هیأت طلبیّه بعث به ایجاد طبیعت است. اما به نظر ما درست نیست چرا که هیأت طلبیه همان بعث است. آنچه مایه افترق است این است که بین هیأت و ماده فرق است . ماده صلاه ( ص، ل ،ه ) طبیعت صلاه است و هیأت صلِّ که بر وزن إفعل است همان بعث به ایجاد ماده صلاه در خارح است لذا نباید بین این دو خلط شود.